

گوئتر گراس از زبان گوئتر گراس

راوی خشمگین افسانه و تاریخ مردمی بی صدا...



و بعد از نوبل بر زبان بسیاری از منتقدان ادبی جاری شده بود.

گوئتر گراس در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۲۷ در گدانسک لهستان، از پدری آلمانی و پروتستان به نام ویلهلم ومادری کاتولیک که اصالتاً لهستانی بود به نام هلنه، زاده شد. گراس تحت تأثیر تربیت کاتولیکی مادر، به خدمت در کلیسا مشغول شد و با نوجوانان خادم در اجرای مراسم نمازگزارى شرکت می کرد او در ۱۵ سالگی برای گریز از محیط تنگ و فقیرانه خانواده‌گی، خدمت در ارتش هیتلری را با رغبت پذیرفت و به جنگ فرستاده شد وی پس از مجروح شدن در مارین یاد دستگیر و به اسارت نیروهای آمریکایی درآمد و تا سال ۱۹۴۶ در بازداشتگاه بود. گراس که در بازجویی های مقدماتی افسران آمریکایی، به عضویت خود در شاخه مسلح حزب نازی موسوم به اس اس اعتراف کرده بود، این قضیه را پنهان نگه داشت و تا سال ۲۰۰۶ افکار عمومی راز آن آگاه نکرد.

درباره نوشتن

واقعیاتی که نمی شود تغییر شان داد...

و نظام معرفتی درونی خود بنویسند. لاقال در دوران مدرن ما یاد گرفتیم که از زندگی روزمره خودمان نیز تأثیر بگیریم. برای من نویسنده‌گی، طراحی و فعالیت اجتماعی، مقولات جدا از هم هستند، اما طبیعتاً با رویدادهای جامعه درگیر می شوند و خروجی شان آمیخته به رخ دادهای سیاسی و اجتماعی خواهد بود. این امری طبیعی است. هدف نویسنده اصلا می تواند واکاوی رخ دادهای سیاسی باشد. نویسنده باید چیزهایی را بنویسد که مورخان از نگارش آن غافل بودند و

در کتاب های تاریخ نوشته نشده. شما در ژانرهای متفاوت و گوناگونی کار کرده اید. تاریخی، حماسه، طنز...

و طراحی، شعر، نثر، دیالوگ، سخنرانی، نامه!

مهم ترین چیز برای من در این زمینه این است که از نظر زبانی در هر گونه ای که کار می کنم، کار مناسب آرایه دهم...

می توانی بگویی در میان شعر، داستان یا طراحی کدام یک به نظرت مهم تر است؟

می توانم به این سؤال جواب دهم، اما فقط در کتاب های تاریخ نوشته نشده.



آن جا یاد گرفتیم که درباره متن حرف بزنم و به جای این که با گفتن جمله من دلم می خواست اینجوری بنویسم، دلایلی برای اثبات عقایدم آرایه دهم. اما در کل با منتقدان به این دلیل مشکل دارم که آنها دوست دارند نویسنده چیزی را که آنها انتظار یا دوست دارند، بنویسد که این مخل آزادی و خلاقیت است.

درباره گروه ۴۷

شماری از کتاب هایت چون موش ماده، خاطرات حلزون، سال های سگی و... روی یک حیوان تأکید دارند. آیا دلیل خاصی برای این کار داری؟

شاید حس کرده ام که به قدر کافی درباره انسان حرف زده ایم. دنیا پر از انسان است، اما در عین حال حیوانات، پرنندگان، ماهی ها و حشرات نیز در این دنیا زندگی می کنند. آنها پیش از ما بودند و فکر می کنم بعد از ما هم خواهند بود. ما و جانوران یک تفاوت اساسی با هم داریم. الان در موزه ها استخوان های دایناسورها را که میلیون ها سال پیش مرده اند، می بینیم. فرژ ما و آنها در همین جا ست. آنها مرگ شان تمیز بوده. مرده اند. همین. نه زهر و سمی در کار بوده و نه بمب و موشکی، اما انسان چنین نیست.

آیا تاکنون چیزی از منتقدان یاد گرفته ای؟

اگر حتی فرض کنیم که من دانش آموز خوبی هستم، اما منتقدان هرگز معلم خوبی نبودند. البته یک دوره ای بوده که من از منتقدان آموختم و قدر دلم برای آن دوره تنگ می شود. این اتفاق دوره ای رخ داد که گروه ۴۷ را پایه گذاشته بودیم. ما آن جا دست نوشته های مان را برای هم می خواندیم و با هم بحث می کردیم.

کارهای گوئتر گراس جنبه های قوی سیاسی دارد و خود او نیز فعال سیاسی و در گذشته عضو حزب سوسیال دمو کرات آلمان بوده است. از آثار ترجمه شده این نویسنده بزرگ در ایران می توان به طبل حلبی، موش و گریه، سال های سگ، پابرهنه ها تمرین انقلاب می کنند، مجموعه اشعار، دفتر خاطرات یک حلزون، سفره ماهی، ماده موش ادیناله طبل حلبی، قرن من، بر گام خرچنگ، آخرین رقص، داستان های هانس کریستیان آندرسن از دیدگاه گوئتر گراس، پوست کندن پیاز و شهر فرنگ اشاره کرد. گوئتر گراس ۲ سال پیش در چنین روزهایی در ۸۸ سالگی بر اثر عفونت در بیمارستان شهر لوک در شمال آلمان در گذشت. مطلبی که در پی می آید، از سری گفت و گوهای ادبی پاریس ریویو نتگاهی کلی دارد به زندگی و دیدگاه های این نویسنده متعهد که هم به دنیای پیرامونش متعهد بود هم به دنیای ادبیات.

به عنوان نظر شخصی. برای من شعر مهم ترین چیز دنیاست. نقطه تولد یک رمان در بیشتر موارد از یک قطعه شعر است. بگذار این گونه بگویم که نمی گویم اهمیت شعر از رمان بیشتر است، اما من خودم بی شعر نمی توانم کار یا

زندگی کنم.

یعنی هرچندم ترن ترن فرم هنری است؟ نه نه نه... شعر، نثر، طراحی... همه اینها دوش به دوش هم در یک شکل دموکراتیک ایستاده اند.

یک جاسی گفته ای نوشتن فرآیندی دردناک است...

شاید آن طور که مدنظر تان از دردناک است نباشد. یک جورهایی مثل مجسمه سازی. در مجسمه سازی باید گوشه گوشه کار را درست از کار درآوری. اگر چیزی را در گوشه های تغییر می دهی، باید جای دیگری را نیز عوض کنی تا آن توازن حفظ شود. نوشتن نیز این گونه است. من می توانم بی وقفه مدت زمانی طولانی کار کنم و بنویسم. اما کتمان نمی کنم که چیزی دشوار و فضای سنگین بر این کار حاکم است. وقتی کاری می کنی که حس می کنی خوب شده و دارد جواب می دهی، لذت بخش است. اما این لذت فقط ۳ تا ۳ ثانیه تداوم دارد و بعد دوباره چالش های بعدی است که پیش می آیند...

پاسوخیلی لذت بردم.

نظرت درباره نسخه سینمایی طبل حلبی چیست؟

فولکر شلدنورف فیلم خوبی ساخته؛ با وجود این که سناریو با روند کتاب تفاوت های زیادی دارد. شاید هم این تغییر ضروری بوده، چرا که اگر با ترتیب داستان پیش می رفتیم، فیلم بسیار پیچیده ای می شد. شلدنورف اما کار را ساده کرده و اصل خطی داستان را روایت کرده است. بازی بازیگر جوان فیلم هم عالی است.

آیا در گذر سال های فعالیت علایقت دچار تغییر شده؟ آیا از عمد سبکت را تغییر داده ای؟

سه کتاب مهم اول من طبل حلبی، سال های سگی و موش و گریه دهه ۶۰ روایت می کنند. در سه هر سه این کتاب ها تجربه آلمان در جنگ دوم نقطه تمرکز اصلی است که در کنار هم می توانند یک تریلوزی در این باب به شمار آیند. در آن دوره من بسیار درگیر تفکر نازیسم بودم و این کارها یک جور آسیب شناسی جوامع درگیر نازیسم می تواند باشد. بعد وقتی به خاطرات حلزون می رسیدم، با وجود این که آن هم درباره جنگ است، اما نثر و سبک روایت من در این رمان متفاوت است. در مورد بقیه هم بگذار منتقدان حرف بزنند. اینها را گفتم که به شما نشان دهم درباره تغییرات آگاه بودام.

درباره گوئتر گراس به عنوان نویسنده

دروغگوی بزرگی بودم

۲۵ سالگی توانستم یک ماشین تحریر تهیه کنم و با همان ماشین تحریر به شیوه تایپ ۲ انگشتی طرح اولیه طبل حلبی را نوشتم. الان با این که بسیاری از همکارانم با کامپیوتر می نویسند، اما من همچنان دوست دارم دستنویس اول را با دست بنویسم. باید بگویم که پیش از انتشار هر کتابی، آن را حداقل ۳ بار بازنویسی می کنم. بار اول با دست، به همراه طراحی ها و... و ۲ بار دیگر با ماشین تحریر. من هیچ کتابی را بی این که این ۳ مرحله را گذرانده باشم، تمام نکر دهم.

آیا هر ورسوین از این بازنویسی ها از اول تا پایان را شامل است یا این که برخی فصول را بازنویسی می کنید؟

نسخه اول را خیلی سریع می نویسم؛ اگر مشکل یا سوراخی هم داشته باشد، خوب دارد دیگر! نسخه دوم عموماً روند طولانی تری دارد و آن را خیلی جزئی و کامل، پس از خواندن دقیق و کامل نسخه اول می نویسم. سعی می کنم در این مرحله اشکالات

چه چیزی باعث می شد در چنان شرایطی به جای بازی و ورزش و مسائلی از این دست، خواندن و نوشتن را دنبال کنی؟

در کودکی من یک دروغگوی قهار بودم. خصوصاً وقتی مادرم مرا تشویق به این کار می کرد. مادرم خیلی دروغ های مرا دوست داشت. من هم برای خوشامد او هر کاری می کردم. یادم هست وقتی

۱۰ سالم بود مادرم از من خواست درباره سفرمان به ناپل دروغ هایی سر کرده و برایش تعریف کنم. من هم خیلی سریع نشستم و دروغ هایم را نوشتم و این مسیر را تا به امروز ادامه داده ام. من نخستین رمانم را وقتی نوشتم که فقط ۱۲ سال داشتم. داستانی که بعضی اتفاقات و آدم هایش را در برخی از آثارم چون طبل حلبی آورده ام. در این داستان اشتباه بزرگی نیز کرده بودم: تمام شخصیت هایی که در این داستان داشتم، در پایان همان بخش نخست می مردند و من نمی توانستم داستان را بدون حضورشان ادامه دهم.

این گونه شد که درس بزرگی یاد گرفتم؛ که برای ادامه دادن داستان احتیاج به شخصیت دارم و باید به دقت مراقب کاراکترهایم باشم. این نخستین درسی بود که در نویسنده گی آموختم.

چه دروغ هایی بیشتر برایت لذت بخش بود؟

دروغ های بی خطر و بی زحمت؛ که با دروغ هایی که بکی را نجات داده و دیگری را دچار در دسر می کنند، فرق دارند. دوست نداشتم به کسی ایسبی بزنم. کار و دغدغه من آزار دیگران نبود. اما راستش را بخواهید واقعیت بیشتر مواقع خیلی خسته کننده می شود و دروغ می تواند کاری کند تا بتوانید آن را تحمل کنید. هیچ مشکلی هم پیش نمی آید. آن موقع فهمیدم که هیچ کدام از دروغ های من تأثیری روی واقعیت بیرونی نمی گذارند. هیچ دروغی، اگر

سال ها پیش بخشی از پیش بینی هایم درباره آینده آلمان را می نوشتم ممکن بود خیلی ها بگویند چه آدم دروغ گویی، اما تغییری در خداهایمی داد.

بعد از شکست نخستین کتابت چه کردی؟ نخستین کتاب من یک کتاب شعر و طراحی بود. در واقع کتاب شعری که طرح هایش را هم خودم کشیده بودم. بعد از این که به جایی نرسیدم، در

دروغ های بی خطر و بی زحمت؛ که با دروغ هایی که بکی را نجات داده و دیگری را دچار در دسر می کنند، فرق دارند. دوست نداشتم به کسی ایسبی بزنم. کار و دغدغه من آزار دیگران نبود. اما راستش را بخواهید واقعیت بیشتر مواقع خیلی خسته کننده می شود و دروغ می تواند کاری کند تا بتوانید آن را تحمل کنید. هیچ مشکلی هم پیش نمی آید. آن موقع فهمیدم که هیچ کدام از دروغ های من تأثیری روی واقعیت بیرونی نمی گذارند. هیچ دروغی، اگر

سال ها پیش بخشی از پیش بینی هایم درباره آینده آلمان را می نوشتم ممکن بود خیلی ها بگویند چه آدم دروغ گویی، اما تغییری در خداهایمی داد.

بعد از شکست نخستین کتابت چه کردی؟ نخستین کتاب من یک کتاب شعر و طراحی بود. در واقع کتاب شعری که طرح هایش را هم خودم کشیده بودم. بعد از این که به جایی نرسیدم، در

دوره زمانی خاص از زندگی من نوشته ام. بقیه کتاب ها را به این خاطر که در زمان نوشتن شان فکری، ایده ای یا نظری داشتم نوشتم و نمی شود که همه زمان در آن حال و هوا باشم. حتی درباره آن ۲ کتابی هم که گفتم، اطمینان دارم اگر همین امروز بخوام دوباره طبل حلبی یا سال های سگی و خاطرات حلزون را بنویسم، خرابش می کنم.

تحلیل های سیاسی – اجتماعی گوئتر گراس

انسان بودن یا روشنفکر بودن؟

نویبیرالی در حال انجام دادن همان اشتباهاتی است که پیش از این، کمونیسم مرتکب شده بود، یعنی به وجود آوردن جزئیت ها، فضایی از ادعاهای به ظاهر شکست ناپذیر.

احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات تا اندازه ای به این تر باور داشتند که فروپاشی کمونیسم، سوسیالیسم را نیز از نقشه جهان خواهد زدود و اعتقادشان را نسبت به جنبش اروپایی کارگران که بسیار پیش از کمونیسم وجود داشت، از دست دادند. کسی که سنت های خوددش را رها کند، خودش را رها کرده است، در آلمان ما صرفاً شاهد تلاش های سستی برای سازمان دادن به بیکاران بودیم. من سال ها

است سعی می کنم به سسندیکاهای بگویم؛ شما نمی توانید فقط تا زمانی که مردم کار دارند، آنها را سازمان دهی کنید و وقتی کارشان را از دست دادند، رهایشان کنید تا در یک ورطه بی پایان سقوط کنند. این که سندیکاهای باید یک اتحادیه ویژه جویندگان کار در اروپا تأسیس کنند. ما تاسف می خوریم که چرا ساختن اروپا تنها در حوزه اقتصاد انجام می گیرد، اما سندیکاهای چندان تلاشی برای یافتن راهی که بتواند به سازماندهی و به عمل در سطحی فراتر از سطح ملی برسد و فراتر از مرزهای ملی تأثیر گذار باشد، از خود نشان نمی دهند. ما باید در برابر نویلیبرالیسم جهانی، یک قدرت مخالف جهانی را سازماندهی کنیم. اما کم کم مشاهده می کنیم که بسیاری از روشنفکران هم چیز را می پذیرند و البته دچار عذاب وجدان هم می شوند. باید همه چیز را گفت. به همین دلیل شک دارم که بتوانیم تنها بر روشنفکران حساب کنیم. در حالی که در فرانسه همیشه بدون هیچ تردیدی از روشنفکران سخن گفته می شود. تجربه های آلمان به من ثابت کرده که این یک سوء تفاهم است اگر تصور کنیم روشنفکر بودن معادل چپ بودن است. ما دلایلی برای اثبات خلاف این امر را در سراسر قرن ۱۹ می بینیم، حتی در دوران نازیسم؛ آدمی مثل گوبلس یک روشنفکر بود. به نظر من، روشنفکر بودن دلیلی بر کیفیت یک آدم نیست.